



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

این آیات ما را دعوت به تدبر و تفکر و نظر به خلقت و همین طور تاریخ و طبیعت کرده است،

بحث اول:

بحث این بود که آیا روایاتی که بر همین سیاق و منوال هستند مولوی هستند یا نیستند؟ و از آن‌ها الزام استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟

آنچه در باب طریقت گفتیم، طریقت به اصطلاحی که در اصول هست شاید دو اصطلاح هم نباشد. طریقت جایی است که متعلق علم، تکلیف باشد نه مقدمات تکلیف. اینجا طریقت صدق نمی‌کند بلکه علم به خدا است، علم به چیزی است که می‌تواند در مقدمات حصول تکلیف واقع شود، به این طریقت نمی‌گویند، این همان مقدمیت است.

طریقت اصطلاحی جایی است که علم به تکلیف تعلق بگیرد. این یک نکته که اصطلاحاً به این معنا است. اگر آن را اصطلاحی بگیریم و همین مبنا قرار بگیرد روشن هست که اینجا طریقت نیست.

پیشینه و جایگاه وجوب طریقی

وجوب طریقی در برائت و اوایل اجتهاد و تقلید هم آمده است ولی در اول اصول آنجایی که تقسیمات واجب را بیان می‌کند، این اصطلاح منقح و منظم نیامده است که حکم به نفسی و طریقی تقسیم می‌شود، شاید در بعضی کتاب‌های اصول متأخر آمده باشد ولی اصل تقسیم در تضاعیف مباحث فقهی و اصولی در جاهای مختلف و مشخصاً در اجتهاد و تقلید آمده، همین تنقیح هم دارد، در رسایل هم در بحث‌های برائت چند جا دارد. ذیل حدیث «النَّاسُ فِي سَعَةِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا»^۱ هم آمده است.

۱ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، ص: ۲۰.



مفهوم تقسیمات حکم

تقسیمات حکم که می‌گوییم، بعضی صفت حکم است، بعضی صفت متعلق آن است تقسیمات آنجا هم که می‌گویند وجوب غیری، وجوب نفسی، یک نوع مسامحه در این هست، چه صفت علم باشد یا حکم باشد. پس دو مطلب شد:

- در قیام امارات و اصول مقام قطع داریم که آنجا گفته شده این قطع دو نوع است: قطع موضوعی و طریقی که در مباحث قطع آمده است، آنجا بحث علم است که علم موضوعی و علم طریقی داریم.

بحث دوم:

یک بحث دیگر این است که احکامی که عقل یا شرع می‌گوید بعضی طریق برای تنجیز واقع است، یعنی حکم را آورده بدون اینکه برای خود آن حکم اصالتی قائل باشد فقط برای این است که شما را به آن واقع و آن حکم دیگر برساند، این حکم برای آن است به حیثی که اگر از این طریق نرفتی ولی اتفاقی حکم را عمل کردید یا احتیاط کردید، ادای تکلیف شده است این طریقت محض است و صفت برای حکم است؛ بنابراین در اصول یک بحث طریقی و موضوعی داریم که بحث‌های ویژه خود را دارد،

- یک بحث حکم طریقی و نفسی داریم، اینجا حکم موضوعی نمی‌گویند بلکه حکم طریقی می‌گویند.

- یک بحث طریقت هم در امارات داریم در اصول طریقت سه اصطلاح دارد:

۱- یکی طریقتی که صفت برای علم و قطع قرار می‌گیرد در بحث قطع و قیام امارات و اصول و مقام آن؛

۲- یک طریقتی که در بحث امارات و آن‌ها در مقابل سببیت و موضوعیت و مصلحت سلوکیه قرار می‌گیرد؛

۳- یک طریقت هم در برابر نفسی صفت برای احکام می‌شود، یعنی احکام را تنويع به دو قسم می‌کنیم. این‌ها باهم متفاوت است این یک مطلب که تکمیل نکته دیروز بود.



نتیجه

- نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که این امر دایر بین نفسیت و مقدمیت است. در مقدمه واجب یک بحث این است که آیا وجوب شرعی دارد یا ندارد؟ که اقوال سه چهارگانه وجود دارد.
- مشهور این است که می‌گویند مقدمه واجب مطلقاً واجب نیست؛
 - بعضی می‌گویند مطلقاً واجب است که قول نادری است؛
 - بعضی هم تفصیلی در بحث مقدمه واجب داده‌اند، مثلاً مقدمه موصله که نظر مرحوم صاحب فصول بوده است، البته این مقدمه موصله هم چند تقریر دارد، مقدمه‌ای واجب است که موصل باشد یا به قصد وصول به مطلوب ذی مقدمه یا هر دو باشد. این سه تقریری است که برای کلام صاحب فصول شده است.

تعبیرات مقدمه موصله

- بر فرض اینکه قائل به تفصیل بشویم، می‌گوییم مقدمات موصله واجب است، غیر موصله واجب شرعی نیست. مقدمه موصله را چند نوع تعبیر کرده‌اند؛
- ۱- مقدمه موصله به معنای مقدمه‌ای که واقعاً موصل است به حیثی که وقتی به ذی مقدمه رسیدید کشف می‌کند که مقدمه واجب بود، اگر به ذی مقدمه نرسیدید معلوم می‌شود که مقدمه واجب نیست. این قول هم به دلیل یک محذوری بوده است که به اینجا کشیده شده است؛
 - ۲- مقدمه‌ای که به قصد وصول است ولو واصل نشود؛
 - ۳- مقدمه‌ای که ما را برساند چه قصد باشد چه نباشد، یا مقدمه‌ای که به قصد وصول باشد چه ما را برساند، چه نرساند؛
 - ۴- در کلمات شهید صدر یک احتمال هم داده‌اند که منظور هر دو است؛ یعنی مقدمه‌ای که واقعاً موصل است و قصد ایصال در آن باشد، اگر هر دو بود واجب می‌شود. این هم سه تفصیلی است که در آنجا تصویر می‌شود و محل بحث قرار گرفته است این یک بحث در مقدمه است.



بحث سوم:

یک بحث دیگر این است که گاهی در بحث عبادات مقدماتی داریم که دو حیث در آن هست یک حیث مقدمیت، یک حیث نفسیت، مثلاً فرقی که بین وضو و غسل می‌گذارند همین‌طور است؛ می‌گویند وضو یک وجوب مقدمی دارد از حیث اینکه مقدمه برای نماز است، ولی در عین حال ادله‌ای داریم که از آن‌ها استفاده می‌شود که خود این عمل با قطع نظر از ذی‌المقدمه رجحان دارد.

دلیل بحث

اینکه «الْوُضُوءُ عَلَى الْوُضُوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ»^۲ این یکی از ادله استحباب نفسی وضو است و چند روایت دیگر داریم که به این‌ها استشهاد می‌کنند برای اینکه وضو مستحب نفسی است یعنی علاوه بر غیریت نفسیت دارد.

اقسام مقدمات در اصول

در اصول مقدمات به دو قسم تقسیم می‌شود:

مقدماتی که حکم آن در مقدمیت و وجوب محض است که اگر وجوب عقلی بگوییم که همه قبول دارند، وجوب شرعی هم هر کس بگوید به تفصیلی که هست وجوب آن‌هم وجوب مقدمی می‌شود. اگر فقط قائل به وجوب عقلی باشیم، از نظر ثواب و عقاب ارزش ویژه‌ای ندارد،

اما بعضی مقدمات داریم که ضمن اینکه مقدمیت دارد نوعی مطلوبیت و نوعی نفسیت هم دارد؛ مثلاً وجوب مقدمی دارد ولی یک استحباب نفسی دارد، این هم تقسیمی است که در آنجا وجود دارد.

پس مقدمات همیشه مقدمات محضه نیست گاهی یک حکم مقدمی و غیره دارد و یک حکم نفسی، این احکام هم مثل همین باب وضو وجوب غیره و استحباب نفسی دارد، ولی می‌تواند استحباب غیره و وجوب نفسی داشته باشد یا اینکه هر دو وجوب باشد یا هر دو استحباب باشد، همه چهار صورت متصور است. در مقدماتی که دو حیث

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۳۷۷.



شماره هفت: ۹۸۶

نفسیت و مقدمیت در آن‌ها جمع است هر دو وجوب باشد، یا هر دو استحباب باشد، یا ممکن است یکی وجوب باشد و یکی استحباب چهار صورت می‌شود.

مثلاً اگر وضو گرفتن نذر بکند را که دائماً در وضو باشد هم وجوب نفسی دارد و هم وجوب غیری. این برای تقریب به ذهن بود.

جمع بندی

با همه بحث‌هایی که انجام گرفت هیچ تردیدی در این نداریم که اگر هیچ‌کدام از آیات و روایاتی که ما را دعوت به شناخت طبیعت و تاریخ کرده نبود، خداشناسی برای ما یک وظیفه بود، دیگر اینکه، این یک تکلیف است که برویم کسب معرفت الهی بکنیم، تکلیف وجوبی معرفت خدا، هر چیزی مقدمه معرفت خدا شود وجوب عقلی دارد، بنابراین شناخت طبیعت و امثال این‌ها چون مقدمه برای شناخت خدا است و وجوب دارد هیچ تردیدی در این نیست.

بنابراین یک وجه مقدمیت و غیریت در وجوب معرفت و تاریخ و امثال این‌ها وجود دارد که مقدمیت عقلیه است و وجوب معرفت خدا هم یک وجوب عقلی است و این هم چون مقدمه قرار می‌گیرد وجوب عقلی می‌شود، اگر وجوب عقلی پیدا کرد، آیا مطلقاً وجوب دارد یا برفرض ایصال وجوب دارد، یا با قصد ایصال وجوب دارد؟ این محل بحث هست.

چاره‌ای نیست که بحث مقدمه را از یک جهت دیگر هم ببینیم، سخنان را جمع بکنیم؛ گفتیم که وجوب مقدمه که می‌گوییم مقدماتی داریم که مقدمیت محضه دارد و مقدماتی داریم که دو جهت دارد؛ جنب مقدمیت و جنب نفسیت هم در آن هست، بحث مقدمه واجب این است که وجوب عقلی روی مقدمه می‌آید منتهی روی شرعی آن از حیث مقدمیت آیا وجوب دارد یا ندارد، یا اگر مستحب است، استحباب دارد یا ندارد، استحباب و وجوب شرعی اینجا محل بحث است. سه قول است وجوب مطلق، عدم وجوب به‌طور مطلق یا وجوب مقدمه موصله که البته موصله را سه نوع می‌شود تقریر کرد؛ مقدمه با قصد ایصال، یا مقدمه‌ای که واقعاً موصل باشد یا جمع این دو.



شماره هفت: ۹۸۶

در وجوب شرعی این بحث می‌آید ولی نظیر این در حکم عقلی هم می‌آید، یعنی اگر ما قائل به وجوب مقدمه شویم، سؤال می‌شود که آیا مطلقاً می‌گوییم وجوب شرعی دارد یا در فرض ایصال و قصد ایصال می‌گوییم وجوب دارد؟

سؤالی هم هست که اصولیون خیلی به آن نپرداخته‌اند و ناظر به این جهت نبوده‌اند که اگر بگوییم وجوب شرعی ندارد عقل می‌گوید مقدمه واجب است، محدوده این حکم عقل چیست؟ محدود تفصیل آنجا هم می‌آید که آیا عقل وقتی می‌گوید مقدمه واجب است، مطلقاً می‌گوید واجب است؟ چون در وجوب عقلی آن تردیدی نیست. همه قبول داریم که عقل قطعاً حکم وجوب می‌کند، منتهی حکم عقل به وجوب آیا مطلق است یا مقید است؟
پس دو بحث در مقدمه داریم:

۱- یکی اینکه اگر قائل به وجوب شرعی شدیم آیا مطلقاً می‌گوییم، یکی اینکه آیا عقل مطلقاً می‌گوید واجب است یا در فرض ایصال یا قصد ایصال؟ این بحث در آنجا قابل توجه و تعرض است که من وارد آن نمی‌شوم؛

۲- در قسم دوم دو حیث جمع است. در مقدمه شناخت طبیعت و این‌ها گفتیم یک حیث مقدمیت محض است که قطعاً مقدمیت در آن هست، این‌ها می‌توانند ابزارها و مقدماتی باشند برای اینکه معرفت خدا پیدا بکنیم، معرفت خدا چون وجوب دارد، این هم یک نوع وجوب پیدا می‌کند. این هم یک نکته است که معرفت الله که می‌گوییم واجبه وجوب عقلی است یا مولوی یا ارشادی؟

این در حداقل ارشادی است منتهی وقتی عقل ما را به طرف معرفت خدا می‌برد و دین و خدائی می‌آید، بعد از تأکید در ریزه‌کاری‌ها، اوصاف، صفات و توسعه معرفت خدا و تحکیم و مراتب بالاتر آن می‌شود مولویت را در آن تصویر کرد، این است که اصل وجوب معرفت خدا در حداقل نساب وجوب ارشادی عقلی است، چون محذور دارد که بخواهد شرعی باشد، معنا ندارد و معقول نیست، ولی مراتب و خصوصیات آن می‌تواند به نحوی مولوی باشد. وجوب معرفت خدا چه در بخشی که ارشادی است، یا علاوه بر اینکه عقل هم می‌پسندد شرع هم می‌تواند تأکید بر آن بکند. این معرفت طبیعت و عالم و تاریخ و هر چه مقدمه برای افزودن بر معرفت باشد، وجوب و رجحان دارد



شماره هفت: ۹۸۶

اصل آن وجوب است مابقی رجحان دارد، این هم به عنوان یک حکم عقلی روی این می آید و تابع آن است در حد اولیه وجوب و مابقی به عنوان مقدمیت رجحان دارد و وجوب شرعی یا رجحان شرعی ندارد.

می خواهیم ببینیم شرع می تواند روی موضوع معرفت خدا مولویت اعمال کند، می گوییم نه با اصل معرفت خدا مولویت درست می شود و نمی شود با مولویت درست شود، این دور می شود. در اینجا محذور دور دارد.

س: مفهوم وجوب مقدمیت طبیعت؟

جواب: فعلاً وجوب مقدمیت طبیعت که می گوییم، وجوب تعینی روی طبیعت نیست، چون وجوب معرفت الله داریم آنچه ما را عارف به خدا بکند، واجب است و بیش از آن مستحب است، منتهی مقدمه عنوان عامی که این یکی از مصادیق مقدمه است مثل اینکه وقتی می گوید برو بالای پشت بام، آنچه شما را به پشت بام برساند وجوب پیدا می کند، نردبان باشد یا آسانسور باشد یا هر چیز دیگری باشد فرقی نمی کند، اینجا به عنوان یکی از مصادیق مقدمه است، مقدمه منحصره نیست، بحث مقدمه منحصره هم بحث های خاص و ریزی در اصول دارد. این مقدمه منحصره نیست چون از راه های معرفت نفس، یا ممکن است معرفت بدون مقدمه باشد، البته بدون هیچ مقدمه ای نمی شود، بالاخره یک مقدمه علمی می خواهد. مقدمه قیاسی باشد، یا غیره باشد فرق می کند.

بنابراین کسی نمی تواند نفی بکند که وجوب یا رجحان عقلی روی معرفت طبیعت و این ها به عنوان مقدمه معرفت خدا هست در این هیچ تردیدی نیست.

سؤال این است که اینجا مثل باب وضو است یا نه یعنی علاوه بر مقدمیتی که دارد و به آن اعتبار و جهت وجوبی و رجحانی به او تعلق گرفته، آیا این ها یک جهت استقلالی هم دارد یا ندارد؟ یعنی با قطع نظر از نتیجه ای که بر او مترتب می شود استقلالی ندارد یا ندارد؟ همه این بحث ها تقریر و تقریب سؤالی بود که قبلاً مطرح شده بود.

نتیجه مولوی بودن

اینکه می گفتیم این ها مولوی است یا مولوی هم نیست، به این نکته مهم برمی گردد که اگر در این آیات اطلاقی پیدا بکنیم که با قطع نظر از معرفت خدا و آثار مترتبه بر رجحان دارد می تواند مولوی باشد، ثواب داشته باشد و



شماره هفت: ۹۸۶

درواقع به حیث نفسی علم اشاره می‌کند اما اگر چنین اطلاقی نباشد، دقیقاً منطبق بر دریافت عقلی می‌شود که عقل می‌گوید خوب است و ارشاد به چیزی می‌شود که عقل هم می‌فهمد. این تقریب اصلی بحث است.

دیدگاه استاد

عرض ما این است که اگر این معرفت طبیعت و این‌ها در حداقل مقدمه موصله به معرفت حداقل باشد، راهی برای مولویت نیست برای اینکه در حداقل خود معرفت هم که وجوب عقلی دارد نسبت به او نمی‌توانیم بگوییم در آن حداقل این وجوب مولوی دارد، اگر این مقدمه برای حداقل و نصاب معرفت خدا باشد، اما در بخش‌های زائد بر آن که تحکیم ایمان و تقویت ایمان می‌کند یا معرفتی به او می‌دهد، آنجا این بحث هست که هم می‌تواند مولوی باشد، هم ارشادی باشد. پس اگر در این آیات به ترغیب و رجحان معرفت طبیعت و تاریخ اطلاقی وجود داشته باشد، می‌توانیم نفسیتی در این‌ها تصویر بکنیم، ولی اگر اطلاق نداشته باشد نمی‌توانیم نفسیتی تصویر کنیم.

نکته

نکته دیگری اینجا اضافه بکنم -ولو اینکه مقداری نظم این نکته‌ها به هم خورد- که همه معرفت‌ها ناظر به شناخت خدا نیست «سَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (آل عمران/۱۳۷) می‌تواند و مشکلی ندارد چون می‌گوید نظر در تاریخ بکنید تا عواقب را ببینید، سنن حاکم بر حیات و ممات امت‌ها را ببینید همه می‌تواند مولوی باشد این‌ها محذوری ندارد اینکه انسان تاریخ را دقت بکند، از تاریخ، حوادث، وقایع عبرت بگیرد، این امکان وجود دارد. این چیزی است که امکان دارد که در تمام مراتب مولوی باشد، چون اهدافی که به این مترتب شده است درواقع هدف به معرفت‌های مختلف نفس و طبیعت و تاریخ یا توحید و یا معاد یا یک چیز دیگری است که به آن برمی‌گردد ولی جدا روی آن تأکید شده است اصولاً عبرت‌گیری از گذشته، اینکه از گذشته عبرت بگیرد و فنای عالم را بفهمید که حساب و کتاب در عالم هست و باید آن را رعایت کرد، این سه نکته محوری در نگاه به طبیعت و عالم و تاریخ است.

به عبارت دیگر آیا این معرفت خدا که در اینجا آمده حکمت این ترغیب‌ها است یا اینکه علت است؟ یعنی برای آن می‌گوید این‌ها خوب است و اگر این حکمت باشد می‌توانیم بگوییم که استحباب نفسی دارد و حکمت آن هم این



است که شما برو ولو اینکه به آنجا هم نرسیدی، این به آن حکمت و آن غرض است ولی یک استحباب مطلق روی این آمده است؛ به عبارت دیگر سؤال این است که آیا وصول به معرفت الله و معرفت به معاد و عبرت گیری از تاریخ، علت و جزء موضوع است که اینها محدود به حکمی می شود که عقل داشت و چیز اضافه ای هم نداشت و قهراً ارشاد می شود. چون چیز اضافه ای بر آن نیست یا اگر نفسی هم باشد نفسی محدود می شود.

احتمالات موجود در آیات

- با مجموع بحث های قبلی می توانیم بگوییم این معرفت طبیعت و نفس و تاریخ، در آیات سه احتمال است:
- ۱- یکی اینکه آیات ارشادی محض به همان حکم عقل باشد که اینها مقدمه برای چیزهایی است که خوب است.
 - ۲- اینکه نفسی باشد، البته نفسی که باز مقید به حصول معرفت الله باشد، یعنی در این محدوده ما حکم نفسی داریم، نفسی مقید باشد که در واقع این حصول معرفت الله علت حکم می شود و جزء و مقید حکم است.
 - ۳- یا نفسی است که به حصول معرفت الله نیست جنبه معرفت الله حکمت است، بیش از آن چیزی نیست، در اینجا امر دایر به این جهات است.

بررسی احتمالات

- در پاسخ به این قضیه اگر دقت کنیم:
- اگر در حداقل باشد طبعاً ارشادی است؛
- اگر حداکثر باشد بعید نیست با این همه تأکیدی که می گوییم نوعی نفسیت در اینجا باشد یعنی خداوند می خواهد به آن ثوابی قرار بدهد؛

ولی اینکه اطلاقی در این نفسیت باشد نتوانستیم به نتیجه برسیم، ساعتها در آیات جستجو کردم و به اینجا رسیدیم که وصول و معرفت خدا یا عبرت گیری و اینها به عنوان یک حکمت قضیه است و الا حکم می گوید شناخت طبیعت و عالم و حوادث تاریخ یک امر راجح شرعی است و بر او ثواب داده می شود، ولو به دنبال حصول نتیجه نباشد و واقعاً به آنجا هم نرسد، هیچ ارتباطی با او نداشته باشد، خیلی وقتها با اینکه کسی مسلمان هست،



ولی کار به آن حرف‌ها ندارد، این نوع اطلاق برای انسان یک مقدار دشوار هست که با یک نگاه محض علمی، بدون هیچ‌گونه قصد یا حداقل حصول نتیجه بگوییم یک استحباب نفسی دارد، منتهی ما دایره را تنگ نمی‌گیریم در اینجا می‌گوییم استحبابی که روی این‌ها آمده یا باید موصله باشد یا به قصد ایصال باشد، جمع این دو را نگوییم، چون وقتی می‌گوییم اینجا مطلقاً استحباب نیست، استحباب ناظر به آن هدف‌ها است که معرفت الله و معرفت قیامت و معاد و عبرت‌گیری است، یا با این نگاه می‌رود یا اینکه این امر بر او مترتب می‌شود، حداقل یکی از این دو باید باشد.

استحباب‌های مکشوفه

ثمره استحباب‌هایی که بعد کشف می‌شود، فقط در ثواب ظاهر می‌شود این سؤال در اصول بحث شده است که آیا استحباب‌هایی که بعد کشف می‌شود جعل آن معقول است یا معقول نیست، از حیث اینکه می‌تواند داعویت داشته باشد یا نه؟ همین اندازه که قبلاً احتمال بدهد بعد هم ثوابی بر آن مترتب بشود، همین اندازه برای تصحیح خطاب و اینکه تکلیف متوجه شود کافی است، سؤال این است که آیا جعل داعویت توسط این‌ها معقول است یا معقول نیست؟ بر فرض اینکه بگوییم معقول است حداکثری که می‌توانیم از این آیات و روایات استفاده بکنیم «أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف/۱۸۵) «فَانظُرُوا إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ» (روم/۵۰) «انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (یونس/۱۰۱) قبل و بعد این آیه را ببینیم همه در یک فضای حصول معرفت الله و نگاه معنوی است، همانی که گینون در کتاب سیطره کمیت در آخر زمان که مرز بین علم قدیم و علم جدید را طرح می‌کند، نکات متعددی می‌گوید؛ یکی از آن‌ها همین است که برخلاف علم در دوره جدید روح معنویت و یک انگیزه معنوی بر تار و پود علم قدیم حاکم بود، آنچه آیات می‌گوید آن نوع علمی است که بر روح هدف‌یابی و وصول به یک اغراض معنوی بر آن حاکم باشد که اگر از همه این‌ها تهی شد استحباب نفسی دارد، در غیر این‌ها این محل تأمل است؛ یعنی این آیات چنان محفوف به اغراض و اهداف معرفت الله و معاد و قیامت و امثال این‌ها است که اگر آدم در یک جمله‌ای مثلاً «انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» بگوید این اطلاق دارد، این نیست. همه این آیات محفوف به قرائن قبل و بعدی است، هیچ جایی که بتوان از این قرائن حافه جدا کرد، چیزی پیدا نمی‌شود. در نتیجه می‌گوییم یا به این هدف و انگیزه باشد یا بر آن مترتب بشود و انگیزه که می‌گوییم یعنی با نگاه به عالم در صدد وصول به آن معرفت باشد.



شماره هفت: ۹۸۶

ممکن است که در درجه بالایی از معرفت اضافه بکند، ممکن است معرفتی هم بر او افزوده نشود، ولی بالاخره او درصدد کسب این معرفت بود. حداقل باید حصول واقعی معرفت بعد، یا قصد این حصول، یکی از اینها باید باشد، اطلاقی که آن صورت را بگیرد که هیچکدام از این دو ویژگی نیست، نه قصد این شخص معنوی در کار است و نه بعد این معنویت بر او مترتب شده است، چنین اطلاقی نیست به نظرمی آید احدی کافی باشد، اطلاق باید به همین اندازه در اینها باشد. یا قصد یا وصول واقعی. اگر هیچکدام نباشد قدر مسلمی است که اینها از آن منصرف هستند با مجموعه قرائنی که در این آیات دارد، این نکته و مسئله اصلی که داریم؛ این آیات یا ارشاد است یا مولوی است که مولویت آن بعید نیست، ولی هرکدام باشد در محدوده قیود و حدودی است که ذکر کردیم.

سؤال: کدام معرفت واجب است؟

جواب: معرفتی که می‌گوییم واجب است نه معرفت حضوری فطری که مشترک بین همه است، یک معرفت شکل یافته‌ای که بر اعتقاد و باور انسان مترتب می‌شود که حداقل هم عقلی است، شرعی نیست. حداقل معرفت حصولی شکل یافته را می‌گوییم نه معرفت حضوری فطری، آنکه مشترک است و تکلیف به او معقول نیست، چون همه جا هست.

اینکه ما می‌گوییم یعنی علم به علم و تحصیل این علم که علم حصولی می‌شود، بحث است. به اعتقاد ما آن امر حاصلی است.

اینکه شناخت طبیعت و معرفت آن مستحب است و رجحان شرعی دارد، این را می‌توانیم از آیات استفاده بکنیم. هم طبیعت با دامنه گسترده‌ای که دارد، چون اطلاقاتی داریم که «ما ذا فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ». رجحان و استحباب شرعی نسبت به شناخت طبیعت با همه اشکال و انواع وجود دارد «ما ذا فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» همه را می‌گیرد، هر گوشه‌ای بروید این آیه می‌گوید؛ خوب است سراغ آن بروید.

نتیجه بحث

نتیجه‌ای که می‌گیریم، این است که در شناخت طبیعت اطلاق از حیث موضوع داریم. اطلاقاتی مثل «ما ذا فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» شاید هیچکدام از اینها فراگیرتر و عام‌تر نباشد مولویت و استحباب آن هم قابل دفاع است؛ اما



اینکه از حیث قصد و غرض و وصول به نتایج مطلق باشد، محل تردید است و محفوف بر قرائتی است که احراز این اطلاق مشکل است. روایاتی هم که به این آیات می‌خورد و در این عداد است همه همین شکل و وضع را دارند، توحید مفضل و روایات دیگر، همه محفوف به قرائتی است که از این حیث تغییر دارد ولی از حیث موضوع و قلمرو در طبیعت خیلی فراگیر است، البته در تاریخ و عبرت گیری از حوادث اطلاقاتی داریم و آیاتی هست که روشن است. در مورد خود و خویشتن‌شناسی هم اطلاقاتی داریم «أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ» (روم/۸) که باز اطلاق دارد از حیث دامنه و قلمرو و موضوعاتی که در هر یک از این سه محور نفس و طبیعت و تاریخ قرار می‌گیرند، موضوعاً مطلق هست ولی اینکه از حیث دیگر اطلاق داشته باشد، محل تردید بود و نمی‌شود اطلاقی داشته باشیم.

پس مجموعه آیات و روایات به دو بخش تقسیم شد:

- یک بخش در مورد علوم دینی و تحصیل اعتقاد و اخلاق و این‌ها بود که در یکی دو جلسه بحث کردیم؛
- یک بخش هم در مورد طبیعت و تاریخ و خودشناسی و امثال این‌ها بود که در هفت الی هشت جلسه اخیر بحث کردیم.

یک حد علم دینی، واجب عینی است، یک حد، واجب کفایی است و یک رجحان و استحباب مطلق روی همه حدود و مراتب و انواع آن داریم. در علم غیردینی یعنی علم طبیعت و این‌ها با همه تنوعی که دارد، اطلاق از نظر موضوع داریم اما درجایی که با قصد و غرض و انگیزه و یا وصول به جنبه‌های دینی باشد و مربوط به سعادت انسان می‌شود، یک رجحان نفسی شرعی ثابت می‌شود؛ که دامنه وسیعی دارد.

اما با عناوین اولیه و از درون این آیات و روایت کثیری که تاکنون بررسی کردیم چیزی بیش از این چند حکم بیرون نیامد. نسبت به علوم دینی سه حکم داشتیم استحباب نفسی مطلق، وجوب عینی حداقل، وجوب کفایی در اجتهاد آن نسبت به عالم و طبیعت یک وجوب عقلی مقدمی دارد، یعنی یک رجحان عقلی مقدمی دارد که حداقل آن وجوب است و بیشتر رجحان است ولی با قیدی که عرض کردیم به‌طور مطلق در همه زمینه‌ها یک نوع رجحان نفسی مولوی دارد،



نتیجه بررسی طولانی

نتیجه این بررسی طولانی که در این‌ها انجام گرفت، همه این‌ها با یک نگاه عنوان اولی است، اما با عناوین ثانوی هم چند بحث در آینده داریم که چه عناوین ثانویه‌ای داریم و عناوین ثانویه در علوم طبیعی و غیردینی چه اقتضاهایی دارد و چه محدوده‌ای از الزامات برای ما می‌آورد؟ این یکی از مباحث آینده است، یکی هم انواع علوم هست که آیا به لحاظ روایات علم تقسیم می‌شود؟ همان‌طور که از روایات تحف العقول درمی‌آید علم واجب و حرام و مستحب و مکروه و این‌ها، بحثی روی این مطلب خواهیم داشت. این پایه نگاهی می‌شود که در واقع دین و اسلام به علم دارد و همین مبنا می‌شود برای اینکه ببینیم تعلیم چه دایره‌ای دارد به این شکل بحث را پیش می‌بریم.

توصیه اخلاقی به مناسبت ماه مبارک رمضان

برای خود من همیشه جای تأمل هست و همچنین بزرگان هم فرموده‌اند که همواره کسانی که در مسیر تحصیل علم دینی هستند دو طایفه از آیات و روایات باید در جلوی چشم آن‌ها مجسم باشد:

آیاتی که بالاترین تشویق‌ها را نسبت به علم و عالم به عمل آورده و مربوط به علم دینی است؛

آیاتی که نقطه مقابل آن شدیدترین مذمت‌ها و نکوهش‌ها را از عالم به عمل آورده است.

به‌عنوان تبرک و تیمن اشاره به دو آیه می‌کنم که دو تا از بدترین تشبیهات در قرآن کریم هست و تندترین تشبیهات در مورد علماء شده است، یکی در سوره جمعه هست که «مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا - كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه/۵) که در روایاتی که ذیل آن آمده، این اختصاص به اهل تورات ندارد بلکه اطلاق دارد و شامل همه علماء می‌شود؛ و یکی هم تشبیه شدیدی که در سوره عنکبوت آمده است در مورد بلعم باعورا که «آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا - فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (اعراف/۱۷۵) بعد تشبیهی که می‌کند ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف/۱۷۶) آنجا تشبیه به حمار شده و اینجا هم تشبیه به سگ شده است و شاید فرق این دو این باشد که در تشبیه به حمار در واقع بعد فردی و شخصی طرف منظور است، یعنی فرد به لحاظ شخصی، مثل حماری است که کتاب‌ها را می‌برد و در درون او هیچ تأثیری نگذاشته است و فقط رنج و تعبی را برای حمل کتاب متحمل شده



شماره هفت: ۹۸۶

بدون اینکه سودی عائد او شود این جنبه فردی قضیه است در آنجا کمثل الکل بعد اجتماعی آن هست چون تعرض سگ به دیگران است، می‌گوید عالم بد در ارتباط با دیگران مثل یک سگ است؛ «إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ» یعنی عالم بد در هر حال برای دیگران مضر است شدیدترین تشبیهات قرآن در این دو آیه آمده است. عذاب‌های الهی خیلی آمده است ولی این دو آیه بدترین وضعیت فردی و اجتماعی را برای کسی بیان می‌کند آیه حمار وضع فردی شخص و اینکه عمری تحمل معارف و اعتقادات کرد و روح و جان او آلوده ماند و مثال کلب هم به لحاظ وضعیت اجتماعی او هست که در هر حال مضر است و در روایات هم این‌طور است. خدا رحمت کند مرحوم آقای حائری که این آیه بلعم باعورا را می‌خواند و اشک در چشمانش حلقه می‌زد و خیلی باحال آیه را می‌خواندند «آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا - فَانْسَلَخْ» بالاترین عنایت شامل شخصی شد که آیات را به او دادیم اما «انسَلَخَ مِنْهَا» پوست انداختن مار را می‌گویند یعنی مثل پوست برای او بود و در جان او نفوذ نکرد «فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» شیطان دنبال کرد «فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» این وضعیت امثال بلعم باعورا است و همان‌طور که در آن آیه به لحاظ وضعیت اجتماعی شبیه به کلب شده و آن آیه در همین سوره است «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (فرقان / ۴۳) گفته شده که در مورد علماء سوء است که هوای نفس و اغراض شیطانی خود را اله خود گرفته‌اند من حیث المجموع این‌ها هشدارهای جدی است گر چه آن‌همه تمجیدها و تعریف‌ها امیدوارکننده است، ولی این نکوهش‌ها سخت‌ترین نکوهش‌هایی است که درباره علمای دین آمده است و برای ما هشدار است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.